سندی از خاندان مُلک‌آراء دربارهٔ فروش زمین‌هایی

در حومهٔ تهران در بیش از یکصد سال پیش

به کوشش: محمّد نادر نصیری مقدّم

پژوهش‌های تاریخ چندانی در باب شهر تهران با بیش از دویست سال سابقهٔ پایتختی، با چنین وسعت و جمعیتی که در حال حاضر دارد، و اهمیّت ویژه‌اش صورت نپذیرفته؛ محقّقین عرصهٔ تاریخ در این زمینه کمتر قلم‌فرسایی کرده‌اند. شاید یکی از دلایل این امر، در دسترس نبودن منابع باشد؛ چرا که در حال حاضر، هنوز اسناد فراوانی به صورت مجموعه‌های شخصی در اختیار اشخاص مختلف قرار دارد که متأسّفانه محققان از آنها اطلاعی ندارند؛ و می‌طلبد که صاحبان این مجموعه‌های نسخ خطّی و اسناد قدیمی به طریقی پژوهشگران عرصهٔ تاریخ را از کم و کیف منابع مزبور آگاهی دهند.

با اعتقاد به چنین نظری، در مقالهٔ حاضر، یک برگ سند که به صورت شخصی در اختیار راقم سطور می‌باشد، به معرض دید و مطالعهٔ خوانندگان گرامی گذارده می‌شود. این سند در خصوص فروش قسمت‌هایی از تهران در بیش از یکصد سال پیش توسّط محمّد میرزا مُلک‌آراء برادرزادهٔ ناصرالدّین شاه است. از آنجا که شرح حالی، هرچند مختصر، دربارهٔ خاندان مُلک‌آراء ضروری به نظر می‌رسد، ابتدا در ذیل، مطلبی درین باب نگاشته، سپس رونوشتی از سند به همراه استنساخ آن آورده خواهد شد.

خاندان مُلک‌آراء

محمّدشاه قاجار، که ۱۴ سال (۱۲۶۴-۱۲۵۰ق.) در ایران پادشاهی کرد، در ششم صفر ۱۲۴۷ از بطن مَلَک جهان خانم (مهد علیاء) صاحب پسری شد که ناصرالدّین میرزا (۱۳۱۳- ۱۲۶۴ق) نام گرفت؛ سه سال بعد یعنی در ۱۲۵۰ق. از بطن خدیجه خانم (خواهر یحیی خان چهریقی از رؤسای ایل کُرد شکاک) صاحب فرزند دیگری شد که او را به یاد پدرش، عبّاس میرزا نام نهاد و به نایب‌السّلطنه ملقّب ساخت. این کودک در چهار سالگی (حدود ربیع‌الثّانی ۱۲۵۴) جهان فانی را وداع گفت. مادرش خدیجه خانم چهریقی که آن زمان، چهار ماهه از محمّد شاه باردار بود، در بیستم رمضان ۱۲۵۵ پسر دیگری در تهران به دنیا آورد که او را به یاد فرزند از دست رفته، عبّاس میرزا نامید و شاه لقب نایب‌السّلطنه را بدو داد.

محمّد شاه به عبّاس میرزا نایب‌السّلطنه به حدّی مهر می‌ورزید که ناصرالدّین میرزا ولیعهد و به ویژه مادرش مَلَک جهان خانم (مهد علیاء) نسبت به او رشک می‌بردند و همواره از جانب وی احساس خطر می‌کردند. بر همین اساس، پس از فوت محمّد شاه در قصر محمّدیهٔ تجریش (۶ شوّال ۱۲۶۴)، مهد علیاء برآن شد تا عبّاس میرزا نایب‌السّلطنه را، که آن زمان نُه سال داشت، از حلیهٔ بصر محروم سازد. نقشهٔ کور کردن این کودک ۹ ساله با پادرمیانی عموی او فرهاد میرزا معتمدالدّوله نقش برآب شد، چرا که او موفق شد برادرزادهٔ در خطر خود را تحت حمایت کلنل فرانت، کاردار سفارت انگلیس، در تهران قرار دهد. امّا این حمایت

مانع از آن نشد که شاه جوان ناصرالدّین، چندی پس از جلوسش در تهران (۲۱ ذی‌قعده ۱۲۶۴)، برای دور کردن عبّاس میرزا نایب‌السّلطنه از پایتخت، چاره‌ای نیندیشد، شاه جوان عباس میرزای دوازده ساله را به حکومت قم گمارد. بدین‌گونه، در ذیقعده ۱۲۶۷ عبّاس میرزا و مادرش خدیجه خانم چهریقی در قم ساکن شدند. یکسال بعد، ترور ناموفّق ناصرالدّین شاه از سوی بابیه (۲۸ شوّال ۱۲۶۸)، ذهن شاه را نسبت به برادر ناتنی‌اش عبّاس میرزا نایب‌السّلطنه به حدّی مشوّش ساخت که در دستخطی خطاب به او چنین نوشت:

عباس میرزا، چون شهر قم سر راه و محلّ عبور و مرور مردم است و مفسدین بسیارند، خوب است با میرزا محمّد خان به سمنان بروی و در آنجا بمانی و از مراحم ملوکانه مطمئن باشی.

امّا عبّاس میرزا و مادرش ترجیح دادند با وساطت کلنل شیل، وزیر مختار انگلیس در تهران، توافق شاه را برای عزیمتشان به عتبات عالیات جلب کنند. ناصرالدّین شاه که خواهان دور کردن بیش از پیش برادر ناتنی خود از پایتخت بود، با درخواست شیل موافقت کرد. بدین‌ترتیب، در ذی‌قعده ۱۲۶۸، خدیجه خانم چهریقی و عبّاس میرزای نایب‌السّلطنهٔ ۱۳ ساله و عیالش با مقرّری سالانه ۳۰۰۰ تومان به بغداد تبعید شدند. مبلغ ۲۰۰۰ تومان نیر برای خرج راه و خرید خانه در بغداد به ایشان داده شد.

از آنجا که مقامات عثمانی با حضور برادر ناتنی شاه ایران در خاک کشورشان مخالف بودند، ورود عبّاس میرزا به بغداد با مشکلاتی مواجه شد که سرانجام به دنبال وساطت کنسولگری بریتانیا در این شهر و صدور گذرنامه‌ای انگلیسی برای عبّاس میرزا و بستگانش، به سفارش کلنل شیل، مشکل برطرف گردید. قبول تابعیت انگلیسی خشم شاه ایران را برانگیخت؛ به همین دلیل، دو سال مقرّری تعیین شده از سوی دولت پرداخت نشد. سرانجام، به توصیهٔ میرزا ابراهیم خان، کارپرداز ایران در بغداد، عبّاس میرزا کتباً اقرار کرد که ابداً تحت حمایت دولت انگلیس نبوده و نخواهد بود. پس از رسیدن این اقرارنامه به دربار تهران، با وساطت میرزا آقاخان صدراعظم نوری، مقرّری دو سال معوّقه به بغداد حواله شد و مبلغ پانصد تومان نیز اضافه مواجب مقرّر گردید.

در ۱۲۷۳ق. به دنبال فتح هرات و ورود نیروهای نظامی انگلیس به جنوب ایران، دولتمردان انگلیسی رایزنی‌هایی نیز با عبّاس میرزا نایب‌السّلطنه به عمل آوردند و او را تشویق کردند تا با کشتی‌های جنگی انگلیسی به بوشهر رفته، در خوزستان حکومت مستقلی با حمایت مالی دولت انگلیس، که حاضر به پرداخت مبلغ چهل هزار لیرهٔ استرلینگ معادل دویست هزار تومان ایران بود، برقرار نماید. اما عبّاس میرزا از قبول این پیشنهاد سر باز زد و این امر موجب رنجیدگی خاطر مقامات انگلیسی شد.

سه سال بعد از واقعهٔ هرات، در ۱۲۷۶ق. عبّاس میرزا در بیست و یک سالگی صاحب پسری شد در بغداد که او را، به یاد پدر، محمّد میرزا نام نهاد. در ۱۲۸۷ق. زمانی که ناصرالدّین شاه برای زیارت راهی عتبات عالیات شد، عبّاس میرزا و پسرش محمّد میرزا در کرند واقع در غرب ایران به حضور شاه باریافتند و مورد تفقّد واقع شدند. یک شال و یک حلقه انگشتر هم به رسم هدیه برای خدیجه خانم چهریقی ارسال شد. میرزا حسین خان مشیرالدّوله، وزیر مختار ایران در عثمانی، نقش به سزایی را در این تحبیب قلوب بازی کرد. هموست که در محرّم ۱۲۹۵ مقدّمات بازگشت عبّاس میرزا و خانواده‌اش را پس از ۲۷ سال تبعید فراهم کرد. روز پنجم ورود عبّاس میرزا به تهران (اوایل صفر ۱۲۹۵)، ناصرالدّین شاه لقب نایب‌السّلطنه را از او گرفته، وی را به مُلک‌آراء ملقّب نمود. به دستور شاه، مبلغ چهار هزار و هشتصد تومان مواجب و دویست خروار غلّه در دیوان از برای عبّاس میرزا برقرار شد؛ حکومت خمسه به وی واگذار گردید و به دریافت سرداری کشمیری و شمسهٔ مرصّع نائل آمد. پسرش محمّد میرزا نوزده ساله نایب‌الحکومهٔ پدر در زنجان شد و مبلغ هزار و پانصد تومان حقوق سالانه نیز برای او تعیین گردید.

در کمتر از شش ماه پس از انتصاب به حکومت خمسه (اواخر صفر ۱۲۹۵)، عبّاس میرزا مُلک‌آراء که در اثر شایعات ناصر قلی خان عمیدالملک، حاکم سابق خمسه، جان خود را از سوی دربار در خطر می‌دید، در ۱۷ شعبان ۱۲۹۵ به قفقاز گریخت و ۱۴ ماه در شهر نوخا به سر برد. بار دیگر با وساطت میرزا حسین خان مشیرالدّوله سپهسالار، عبّاس میرزا در ۱۲ شوّال ۱۲۹۶ به ایران بازگشت. در شوّال سال بعد، اکراد نقشبندیه به رهبری شیخ عبیداللّه شورشی در شمال‌غرب کشور به راه انداخته، با عبّاس میرزا مُلک‌آراء تماس برقرار کردند و او را تشویق نمودند تا در آذربایجان به ایشان پیوسته، علیه شاه داعیهٔ حکومت سر دهد. امّا عبّاس میرزا به جای همگامی با شورشیان ترجیح داد شاه را از این پیشنهاد مطّلع ساخته، بدین‌ترتیب بار دیگر به برادر ناتنی خود ثابت کند که قصد خیانت به او را ندارد. دو ماه بعد از این خوش‌خدمتی، عبّاس میرزا مُلک‌آراء به حکومت قزوین منصوب شد و مدّت سه سال درین مقام بود (۱۳۰۰–۱۲۹۷ق.). در سال ۱۳۰۳ق. وزارت تجارت به عهدهٔ او گذارده شد امّا پس از یک‌سال استعفاء داد. در سال ۱۳۰۹ق. نشان امیرنویانی الماسی با حمایل آبی از درجهٔ اوّل و یک قطعه نشان امیرتومانی به ترتیب به عبّاس میرزا مُلک‌آراء و پسرش محمّد میرزا مرحمت شد. در ۱۲ رمضان ۱۳۱۱ عبّاس میرزا با دریافت پالتوی کشمیری سردوشی الماسی از درجهٔ اول به حکومت گیلان منصوب شد و پسرش محمّد میرزا بار دیگر به سمت نایب‌الحکومگی پدر تعیین گردید. بعد از دو سال حکومت در گیلان، پدر و پسر به تهران احضار شدند. ۵ رمضان ۱۳۱۳ عبّاس میرزا مُلک‌آراء امیرنویان در تالار برلیان در کاخ گلستان به حضور شاه رسید و مأمور شد تا در رأس هیئتی برای جشن تاجگذاری تزار نیکلای دوم عازم روسیه شود. مبلغ سه هزار تومان نقد جهت انعامات و یک قطعه نشان قدس از درجهٔ اوّل نیز به او داده شد.

عبّاس میرزا با موافقت شاه، اعضای سفارت را این چنین تعیین کرد: محمّد میرزا امیرتومان پسر عبّاس میرزا مُلک‌آراء (مستشار اوّل)؛ امان‌اللّه میرزا سرتیپ قزّاق (آجودان سفارت)؛ علیقلی خان (مترجم سفارت)؛ عبدالحسین خان مدیرالملک (وابستهٔ نظامی) و محمّد ابراهیم خان معاون‌الدّوله، کنسول در تفلیس (مستشار دوّم).

شنبه ۱۸ ذیقعده ۱۳۱۳ به عنوان روز حرکت تعیین شد. امّا قتل ناصرالدّین شاه در روز جمعه ۱۷ ذیقعده به تیر طپانچهٔ میرزا رضا کرمانی در حضرت عبدالعظیم، این سفر را چند روزی به تأخیر انداخت. نظر به اهمیت این سفر، به محض توشیح احکام در تبریز از سوی مظفرالدّین شاه (۱۳۲۴–۱۳۱۳ق.)، عبّاس میرزا مُلک‌آراء امیرنویان و همراهانش حتی قبل از رسیدن شاه جدید به پایتخت و جلوسش بر تخت سلطنت، تهران را در ۸ ذیحجه ۱۳۱۳ به مقصد روسیه ترک کردند. این هیئت پس از یک‌ماه در ۹ محرّم ۱۳۱۴ به تهران بازگشت. در روسیه، عبّاس میرزا و پسرش محمّد میرزا به ترتیب به دریافت نشان «آلکساندرنفسکی» مرصّع با حمایل مخصوص و نشان «سنت آنا» از درجهٔ اوّل نایل شدند. سایر اعضای سفارت نیز نشان «استان‌اسلاس» درجهٔ اوّل و دوّم دریافت کردند.

پنج ماه پس از مأموریت روسیه، حکم وزارت عدلیه و تجارت در ۱۷ جمادی‌الثّانی ۱۳۱۴ به نام عبّاس میرزا مُلک‌آراء امیرنویان صادر شد و پسرش محمّد میرزا امیرتومان مقام معاونت پدر در هر دو وزارتخانه را عهده‌دار گردید. در اوایل ذی‌قعدهٔ همان سال، مقرّر شد که پدر و پسر به حکومت خراسان منصوب و روانه شوند؛ امّا دست اجل به عبّاس میرزا مُلک‌آراء مهلت نداد؛ پنجشنبه ۱۲ ذی‌قعده ۱۳۱۴ در حالی که برای تماشای اسب‌دوانی به دوشان تپّه در اطراف تهران رفته بود، سر سفرهٔ ناهار دچار سکتهٔ قلبی شد. مداوای اطبّای ایرانی و فرنگی حاصلی نداشت و همان شب در تهران درگذشت. بعد از انجام مراسم خاکسپاری، لقب مُلک‌آراء از سوی شاه به محمّد میرزا امیرتومان فرزند ارشد عبّاس میرزا داده شد.

محمّد میرزا مُلک‌آراء در ده سالی که پس از فوت پدر در قید حیات بود از نظر مالی با مشکلاتی مواجه شد و احتمالاً به همین دلیل بود که بر اساس سند مندرج در مقالهٔ حاضر، قسمت‌هایی از املاک خود در حومهٔ تهران را به فروش رساند. انتصاب به حکومت عراق عجم (اراک) در سال ۱۳۲۲ق. نیز گره‌ای از مشکلات او نگشود. شرایط زندگی برای محمّد میرزا مُلک‌آراء در سال‌های آخر عمر به حدّی سخت و دشوار شد که برخی حال او را در این ایّام مبتلا به جنون دانسته‌اند. وی در ۱۳۲۴ق. در ۴۸ سالگی درگذشت و در قم در مقبرهٔ محمّد شاه قاجار در جوار پدر و پدربزرگش به خاک سپرده شد.[۱]

ویژگی‌های سند حاضر

به موجب این سند، محمّد میرزا مُلک‌آراء در ۶ رمضان ۱۳۱۹ زمین‌هایی به وسعت چهارده هزار ذرع در حومهٔ تهران را به مبلغ هزار و چهارصد تومان به فردی به نام میرزا سیّد حسین‌خان می‌فروشد؛ و شخص اخیر نیز یازده سال بعد دقیقاً در ۲۰ رجب ۱۳۳۰ همین املاک را به قیمت هزار و پانصد تومان به خانمی به نام شهربانو خانم واگذار می‌کند. بدین‌ترتیب، این سند علاوه بر ارزش تاریخی به منظور تحقیق درخصوص پیشینهٔ شهر تهران در یکصد سال قبل، از دید اقتصادی و پی‌بردن به مسائلی همچون تورّم و افزایش قیمت زمین‌های حومهٔ تهران در آن ایّام نیز می‌تواند جالب باشد.

مشخصّات ظاهری سند مندرج در مقالهٔ حاضر به شرح زیر است:

یک برگ کاغذ نخودی رنگ به طول ۴۶ سانتی‌متر و عرض ۲۷ سانتی‌متر که از پشت وصّالی شده است؛ وجود سجع مهرهای فروشنده، خریدار و شهود حکایت از اصل بودن نسخه و اهمیت آن دارد.

---

[۱]. در نگارش این مقدمه از منابع و مآخذ زیر استفاده شد:

– عبّاس میرزا مُلک آراء، شرح حال عبّاس میرزا مُلک آراء، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۱۳۶۱، صص ۹–۴۱.

– غلامحسین افضل‌الملک، افضل‌التّواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، صص ۱۲۳–۱۰۸.

– میرزا ابراهیم شیبانی صدیق‌الممالک، منتخب‌التّواریخ، زیر نظر ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۶، صص ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۸۵، ۳۲۵، ۳۳۰، ۴۰۸.

– ناصرالدّین شاه قاجار، سفرنامهٔ عتبات، به کوشش ایرج افشار، تهران، عطّار، ۱۳۶۳، صص ۷۹–۷۷، ۹۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۴۷.

– عبدالعلی ادیب‌الملک، دلیل‌الزّایرین یا روزنامهٔ سفر عتبات، تصحیح مسعود گلزاری، تهران، دادجو، ۱۳۶٤، صص ۹٦، ۲٤۳.

– میرزا محمّدتقی لسان‌الملک سپهر، ناسخ‌التّواریخ، به اهتمام جهانگیر قائم‌مقامی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷، ج۳، صص ۱٤۲، ۱٤۸، ۱۸۳–۱۸۲.

– رضا قلی خان هدایت، تاریخ روضة‌الصّفای ناصری، به تصحیح و تحشیهٔ جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰، ج۱۰، صص ۸٦۳۸–۸٦۳۷.

– اسماعیل رائین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، تهران، علمی، چاپ نهم، ۱۳۷۳، صص ۱۲۹–۱۱۳.

– مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱٤ هجری، تهران، زوّار، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، ج۲، صص ۲۲۷–۲۲۲؛ ج٦، صص ۲۹۵–۲۹٤.

– شهریار عدل، «سه عبّاس میرزای نایب‌السّلطنه»، آینده، سال سیزدهم، شمارهٔ ۳–۱، فروردین ــ خرداد ۱۳٦٦، صص ٤۱–۳۵.

Abbas Amanat, Pivot of the Universe. Nasir al-Din Shah Qajar and the Iranian Monarchy, 1831-1896, London – New-York, I.B. Tauris Publishers, 1997, pp. 42-46, 138-142, 218-224.

متن سند

و بعد، منظور از نگارش این کلمات شرعیة الدّلالات واضحة المبادی و النّهایات آنست که حضور بهمرسانید حضرت مستطاب والا بندگان اجلّ ارفع امجد شاهزاده محمّد میرزا مُلک‌آراء دامت شوکته در محضر شر[ع] مطا[ع] دارالخلافۀ طهران أحقت بالأمن و الأمان. و بعد آن حضور، با نهایت عقل و شعور، دانسته و فهمیده عالماً عامداً عارفاً بالکمیة و الکیفیة و المقدار بالطّوع و الرّغبه و الاختیار من دون الاکراه و الاجبار، مصالحۀ صحیحۀ شرعیۀ جزمیۀ اسلامیۀ اثنی عشریه نمودند با جناب مستطاب، سلالۀ دودمان مصطفوی آقای میرزا سیّدحسین‌خان زیّد اقباله العالی خلف مرحمت و غفران‌پناه خلد آشیان میر سیّد یوسف‌خان طاب ثراه، همگی و تمامی مساحت چهارده هزار ذرع زمین بیاض محصور و غیرمحصور متّصل به یکدیگر که حدود مجموع از قرار ذیل است:

– شمالاً به خیابان جدیدالاحداث

جنوباً به اراضی ارباب جمشید

– غرباً به خیابان جمشیدآباد

– شرقاً به اراضی خود مصالح منظم [منضم]

در مقابل و عوض مبلغ یکهزار و چهار صد تومان وجه رایج ۴۸ نخود وزن مظفرالدّین شاهی که تمام آن فی المجلس تسلیم حضرت والا شد. حقیقة لارسماً للقباله و اسقاط کافه خیارات محتمله متصوّر حتی خیار الغبن والغبن فی الغبن [...] عارجاً ما عرج ولو بلغ الی اضعاف العوض صعوداً و نزولاً از طرفین دانسته و فهمیده به معنی خیار و اثر خیار و اثر اسقاط خیار به عمل آمد و در ضمن عقد خارج و لازم شد. و حضرت والا ملتزم به التزام شرعی شدند در صورتی که از حال تحریر لغایت پنجاه سال کشف فسادی در صلح مزبور شود و یا مورد صلح کلاً ام بعضاً عیناً ام منفعةً مستحقاً للغیر برآید و به درجۀ ثبوت شرعی برسد، علاوه از ردّ عوض از عهدۀ غرامات و خسارات وارده بر جناب متصالح معظّم برآید. و صیغه به تمام مراتب مرقومه بالعربیه و الفارسیه جاری و واقع گردید.

پس گردید تمامی مواد صلح مرقوم ملک طلق و حقّ صدق جناب مستطاب متصالح مرقوم و له التّصرّف فیها کتصرّف الملاک فی املاکهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم کیف شاء و متی اراد و کان ذلک فی شهر رمضان ۱۳۱۹.

– [حاشیه:] بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، وقع الصلح القطعی عن تمام الارض المرقوم بحدودها الاربعه و قبض تمام العوض و الاسقاط و الالتزام من سطر الباقی فی السادس من شهر رمضان ۱۳۱۹. مهدی بن هادی

– [حاشیه:] غرض از تحریر فی الهامش آنکه مصالحۀ صحیحۀ شرعیۀ جزمیۀ ملّیه نمود جناب مستطاب میر سیّد حسین‌خان متصالح متن تمامی مورد صلح متن را با سرکار علیا مخدّرۀ محترمه شهربانو خانم صبیۀ مرحوم مغفور کربلایی نادعلی علیه الرّحمه در مقابل یکهزار و پانصد تومان وجه رایج مقبوض فی المجلس [...] و اسقاط کافه خیارات از طرفین شد و جناب مصالح در هامش ملتزم گردید که چنانچه تا پنجاه سال کشف فسادی شود منتسب به ایشان، از عهده برآید. و صیغه جاری شد به تاریخ بیستم شهر رجب ۱۳۳۰. عبده حسین الحسینی.

– [حاشیه:] بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، وقع الصلح المرقوم فی الهامش العوض و الاقساط و الالتزام من سطر فیه الباقی فی العشرین من شهر رجب ۱۳۳۰. مهدی بن هادی.

– [سجع مهرهای روی سند:]

– مُلک‌آراء

– مهدی بن هادی ۱۳۰۷

– مهدی بن هادی ۱۳۱۷

– عبده حسین الحسینی ۱۳۱۴

– [ظهر سند:]

ثبت شد نمرۀ ۵۸

– [سجع مهرهای پشت سند:]

– آقا بزرگ

– مُلک‌آراء